

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

### خلاصه‌ی بحث گذشته

محقق بروجردی مطلبی را به عنوان نکته‌ی لطیفه‌ی بیان کرده و فرمود یک دسته از اوامر نواهی که از پیامبر صادر می‌شوند جنبه‌ی مولویت دارند، مثل اوامر پیامبر در جنگها و امور شخصی و ... این موارد که در سنت ما نادر می‌باشند، شکی نیست که ظهور در وجوب دارند. اما دسته‌ی دیگری از این اوامر و نواهی تنها تبلیغ حکم خداست و شخص پیامبر و امام مولویتی اعمال نکرده‌اند. بنابراین از ظاهر این اوامر و نواهی نمی‌توان استظهار کرد و از آنجا که این احکام، ارشادی هستند باید به مرشدِ اِلیه مراجعه کرد و دید که آن در چه چیزی ظهور دارد. مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در جواب از اشکال ایشان فرمود اوامر دسته‌ی دوم مولوی بالعرض هستند. به نظر می‌رسد جواب ایشان شبهه‌ی محقق بروجردی را حل نمی‌کند.

### حوادث لبنان

قبل از شروع درس لازم است حزن و اندوه و غم خود نسبت به حوادث بسیار وحشتناک و فجیع که امروز و این روزها در لبنان اتفاق می‌افتد را ابراز کنیم. همه‌ی ما شیعیان و مسلمانان، مخصوصاً حوزه‌های علمیه باید با مردم عزیز لبنان و جبهه‌ی مقاومت و حزب الله هم‌دردی کنیم و واقعاً این را احساس کنیم که گویا این‌گونه حملات بر ما واقع شده است. بر همگان روشن شده است که دشمن نقشه‌های خطرناک خود را بدون برنامه و هدف اجرا نمی‌کند. همه‌ی آنها با همکاری آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و برخی کشورهای اسلامی و لاقول سکوت آنها صورت می‌گیرد. دنیا باید این مساله را بداند.

این رژیم از یک طرف، ماهیت خودش را نشان می‌دهد که در جنایت هیچ حدی نمی‌شناسد و برای بقاء خود حاضر است همه‌ی مردم را از بین ببرد. آمریکا هم حمایت همه‌جانبه از او می‌کند و پیشرفته‌ترین هواپیماها و بمب‌های سنگرشکن را در اختیارش قرار می‌دهد. از طرف دیگر، آمریکایی‌ها می‌گویند ما درصدد توقف این جنگ هستیم، ولی بودجه‌های مردم بیچاره‌ی آمریکا را در اختیار این رژیم قرار می‌دهند. لکن همانطور که تحلیلگران می‌گویند و ظواهر قضایا نشان می‌دهد خوشحالیم که اسرائیل به اوج استیصال خود رسیده است، یعنی در شرایطی قرار گرفته است که خودش می‌داند دیگر باقی نخواهد ماند. این را نه فقط مسلمانها، بلکه غیرمسلمانان و بسیاری از مردم دنیا هم فهمیده‌اند و این موفقیتی برای فلسطین، لبنان، یمن و ایران است و این رژیم رفتنی است.

در سازمان ملل، وقتی نتانیاهو می‌خواهد سخنرانی کند نمایندگان اکثر کشورها جلسه را ترک می‌کنند و این پیام بزرگی به دنیاست، گرچه این انتقاد وجود دارد که چرا در سازمان ملل به چنین جنایتکاری اجازه سخن‌گفتن می‌دهند. نباید به او فرصت دهند، بلکه باید او را بگیرند و محاکمه کنند. در هر حال، ما و هر مسلمانی مستظهر به وعده‌های الهی هستیم. خداوند به عنوان یک سنت قطعی می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» [1]

بر اساس این آیه، ذلت رژیم صهیونیستی از سنتهای قطعی خداست. روزی خواهد رسید که آنها در ذلت کامل قرار گرفته و اثری از آنها برجا نخواهد ماند، ان شاء الله. مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) در چه زمانی ماهیت این رژیم را به خوبی تشخیص داده بود و از آن به غده‌ی سرطانی تعبیر فرمود. ان شاء الله پیروزی جبهه‌ی مقاومت و مسلمانان فرا رسیده و این رژیم از درون کشورهای اسلامی جدا و نابود شود. یاد همه‌ی شهدای انقلاب، شهدای دفاع مقدس که این روزها ایام دفاع مقدس است، شهدای مدافع حرم و شهدای جبهه‌ی مقاومت را گرامی می‌داریم.

### شبهه‌ی محقق بروجردی در بیان مرحوم امام

مرحوم امام در تقریر کلمات محقق بروجردی می‌فرماید:

تنبيه: في الأحكام السلطانية

و ممّا ذكرنا في باب حمل الطلب على الوجوب، و أنّ الطلب بأيّ نحو كان إمّا تمام الموضوع، أو كاشف عنه؛ يعرف حال الجمل الخبرية التي تستعمل في الطلب، فلا نحتاج إلى بيانها و بيان سائر المباحث المربوطة بحمل الطلب على الوجوب، لكن لا بأس بصرف عنان الكلام إلى ذكر نكتة كثيراً ما نحتاج إليها في الفقه.

و هي أنّ الأوامر الصادرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و عن الأئمة المعصومين عليهم السلام، قد تكون صادرة بعنوان السلطنة الإلهية؛ و بما أنّهم مسلّطون على الرعية من قبل الله تعالى، و لهم الرئاسة العامة، كأمره صلى الله عليه وآله و سلم بالخروج مع جيش أسامة بن ثابت، و كأمر أمير المؤمنين عليه السلام بخروج الجيش للشام، و أشباههما، فهذه الأوامر بما أنّها صادرة منهم، و واجبة الإطاعة، و التخلف عنها - بنفسها و بما أنّها أوامره - حرامّ موجب للفسق.

و بالجملة: إنّ لأوامره و نواهيهم الكذائية موضوعية، و لعلّ قول بريرة:

أ تأمرني يا رسول الله؟ كان استفساراً منه صلى الله عليه وآله و سلم عن أنّ أمره هل صدر بجهة السلطنة الإلهية؟

فقال: «لا، بل أنا شافع» [2].

و قد تكون أوامره و نواهيهم صادرة لا بجهة السلطنة و الحكومة الإلهية، بل لبيان الأحكام الإلهية و الفتوى، فلا تكون مولوية، و مخالفتها لا تكون حراماً موجباً للفسق بما أنّها مخالفتهم، بل بما أنّها مخالفة لأحكام الله؛ فإنّ أوامره الكذائية إرشادية إلى الأحكام الإلهية كفتوى الفقيه، فلا تكون لها إطاعة و معصية، و لا مخالفتها موجبة للعقاب، بل هي كاشفة عن أحكام الله.

نعم، إنّها لو كانت مطلقة غير مقارنة للترخيص، أو قرينة الندب، تكون كاشفة عن الأوامر المولوية الوجوبية.

و إن شئت قلت: لما كانت كاشفة عن الطلب الإلهي، فلا مناص من وجوب إطاعتها، إلّا مع الإذن في الترك.

فتحصّل ممّا ذكرنا: أنّ الأوامر و النواهي المنقولة عن أئمتنا المعصومين عليهم السلام، بل عن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم، جُلّها إرشادية ليست بمولوية.

نعم، قد تكون إرشاداً إلى الأوامر و النواهي الإلهية، و قد تكون إرشاداً إلى الصحة و الفساد، أو إلى الشرطيّة و المانعية، أو

المصلحة و المفسدة؛ حسبما ما يستفاد من تفصيلها و تضاعيفها. [3]

در تقریرات مرحوم امام تعابیری وجود دارد که شبهه‌ی آقای بروجردی را روشن‌تر بیان می‌کند. آقای بروجردی می‌فرماید اوامر

و نواهی صادره از پیامبر و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) در موارد نادری مولوی‌اند، مثل اوامری که در جنگ از ایشان صادر شده است و لکن اکثر آن اوامر و نواهی ارشادی می‌باشند. در بحث از ماده و صیغه‌ی امر گفته شد که اگر طلب از مولا به عنوان مولا صادر شود، موضوع برای وجوب است، اما اگر مولوی نباشد، این طلب عنوان وجوبی نخواهد داشت. البته این مطلب بنا بر مبنای کسانی است که دلالت بر وجوب را از راه عقل [4] و عقلاء [5] اثبات می‌کنند، چنانکه مبنای مختار نیز همین است.

در اینجا باید به دو نکته برای توضیح بیشتر مطلب اشاره شود. یک نکته که شبهه‌ی آقای بروجردی را قوی‌تر می‌کند این است که مخالفت و موافقت اوامری که از جانب معصومین (علیهم السلام) به عنوان مولا صادر نشده‌اند و فقط جنبه‌ی تبلیغی دارند موضوع برای عقاب به عنوان مخالفت با معصومین (علیهم السلام) درست نمی‌کنند. در این موارد، موضوع همان مرشدٌ إلیه است، یعنی آن فعلی که امام به آن ارشاد می‌کند و اگر مرشدٌ إلیه وجوبی باشد، موضوع برای اطاعت و عصیان ایجاد خواهد کرد. اما اگر اوامر معصومین (علیهم السلام) مولوی باشند، مخالفت با آن امر در حقیقت مخالفت با خود معصومین (علیهم السلام) است و موضوع برای عقاب خواهد بود. قاعده این است که اطاعت و عصیان در جایی مطرح است که مولویت وجود داشته باشد.

به تعبیر دیگر، همانطور که مرحوم امام نیز در تقریر کلمات آقای بروجردی فرموده‌اند و این مطلب در کلمات مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نیز وجود داشت، روایات وارده از ائمه (علیهم السلام) در مواردی که تبلیغ حکم الله باشد همچون فتوای یک فقیه و مجتهد است. اگر مجتهد به مقلدین خود حکمی از احکام الهی را امر کرد، کسی توهم نمی‌کند که مخالفت و اطاعت با خود مجتهد در اینجا معنا دارد. اینجا چیزی به نام اطاعت یا مخالفت با فقیه وجود ندارد، بلکه او تنها احکام خدا را بیان کرده است. اگر فقیه فتوایی صادر کرد و مصاب به واقع هم باشد، در صورت مخالفت، عصیان صورت گرفته است و الا خیر. بله! اگر در موردی یک فقیه حکمی مولوی دهد، اطاعت و مخالفت با شخص او مطرح خواهد بود. غالب اوامر و نواهی صادره از معصومین (علیهم السلام) نیز از سنخ تبلیغ حکم الله است. به تعبیر مرحوم آیت الله فاضل، تنها فرق این است که فقیه از روی اجتهاد به حکم خدا رسیده است و معصوم از طریق علم لدنی، ولی از جهت مولوی و ارشادی بودن یکی است.

گفته شد که اگر به این شبهه جواب صحیحی ندهیم، دیگر نمی‌توان اوامر موجود در روایات را حمل بر وجوب کرد، یعنی قاعده‌ای که در اصول پایه‌گذاری شد و گفته شد که صیغه‌ی امر ظهور در وجوب دارد دیگر موضوعی نخواهد داشت؛ زیرا اوامر صادر شده از مولا به عنوان اینکه مولاست ظهور در وجوب دارد، اما اوامری که ارشاد به حکم الله است، گرچه در ظاهر انشاء است، ولی در حقیقت اخبار از حکم خداست و برای یافتن وجوب و حرمت باید به همان مرشدٌ إلیه مراجعه کرد. در این صورت در غالب روایاتی که مشتمل بر امر هستند نمی‌توانیم حمل بر وجوب کنیم. آقای منتظری در تقریر کلام آقای بروجردی تصریح می‌کند که «و لیس لاستظهار الوجوب أو الندب من هذا السنخ من الأوامر وجه، لعدم کون الطلب فیها مولویاً» [6] این مطلب نتیجه‌ی نهایی کلام محقق بروجردی است.

البته مرحوم امام در تقریرات خود استدراکی دارد و می‌فرماید «نعم، إنها لو كانت مطلقة غير مقارنة للترخيص، أو قرينة الندب، تكون كاشفة عن الأوامر المولوية الوجوبية» [7] و لکن به نظر می‌رسد این مطلب محل تأمل است و استدراک مربوط به کلام مقرر است و در حقیقت مرحوم امام خواسته‌اند توضیحی بر کلام آقای بروجردی ذکر کنند، در حالیکه این مطلب در تنافی با تقریر آقای منتظری است، گرچه مساله را باید با تأمل بیشتری مورد توجه قرار داد.

### جواب آقای سیستانی از اشکال

بعضی از علماء معاصر در نجف جوابی از اشکال داده‌اند که شبهه جواب مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی است. ایشان می‌فرمایند:

أقول: بأن ما ذكره من الأوامر الصادرة من النبي صَلَّى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام الغالب فيها أنها صادرة من مقام التبليغ، هذا صحيح، و لكن القول بأن كل ما صدر في مقام التبليغ هي من قبيل أوامر الطبيب، و أنها إرشادية، فهو محل تأمل.

توضيحه: أن الأمر الصادر من شخص تارة يكون صدوره بداعي تحديد و تعيين الوسيلة لتحقيق الداعي و الغرض، أعم من كون الغرض لزومياً أو غير لزومياً، و يشكّل هذا القسم الأوامر الإرشادية، و هذه الأوامر تابعة للمرشد إليه في لزوم العمل و عدمه، كما لو راجع الإنسان طبيبا، فلو كان مرضه خطيرا، أو أنه يهتّم به كثيرا، فهنا يكون أمره – أي الطبيب – إنّما يصدر من أجل دفع هذا المرض ورفعه، فيكون الأمر تابعا للمرشد إليه في لزوم الجري عليه و عدمه، و أمّا لو راجع الإنسان الطبيب في أمر كمالٍ له لا ضروريّ و حياتيّ، كما لو راجع الشابّ الطبيب في بثور الشباب، من أجل إزالتها، ففي هذا المورد، يكون الأمر تابعا للمرشد إليه في التطبيق و الجري العمليّ، فهنا يوجد داع مسبق في أعماق الإنسان على مؤدّى الأمر، و هذا العمل وسيلة لتحقيقه، فإذا قلنا بأنّ الأمر الإرشاديّ تابع للمرشد إليه في الجري فهناك كذلك، و هذا هو مجال الأوامر الإرشادية.

و هناك قسم من الأوامر إنّما تصدر بداعي إيصال الواقع و تبليغه، و هذه الأوامر تصدر عادة من الأفراد الذين تكون وظيفتهم وظيفة (الناطق الرسميّ)، و الله تعالى له ناطق رسميّ و هو النبيّ صَلَّى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام، فإنّهم مبلّغون، و أمرهم أمر الله، و نهيهم نهي الله، فالنبيّ صَلَّى الله عليه وآله أو الإمام عليه السلام، ناطق من قبل الله تعالى – كما يدلّ على ذلك حديث الثقلين – حيث اعتبر أهل البيت عليهم السلام في عرض الكتاب و منزلته، و نحن نقول: بأنّ كتاب الله نوعان: صامت و ناطق، و الإمام عليه السلام كتاب الله، و لكنّه الناطق و القرآن الكريم هو كتابه الصامت، حيث يشتمل على الأوامر الإلهية المدوّنة فيه، و نرى بأنّ نفوسهم عليهم السلام القدسيّة و أقوالهم تمتلك خصائص الكلمات الإلهية بنفسها، و بالمصطلح الحديث أنّ الإمام عليه السلام هو الناطق الرسميّ حيث أنّ وظيفته التبليغ، و في مقدّمة جامع الأحاديث روايات منقولة عن الأئمة عليهم السلام تدلّ على أنّ قولنا عين ما قاله ربّنا.

ففي الصفحة ١٨ «... و لا نقول إلّا ما قال ربّنا» [8]، «إنّا لو كنّا نفتي الناس برأينا و هوانا لكنّا من الهالكين، و لكنّها آثار من رسول الله صَلَّى الله عليه وآله» [9].

ففي هذا القسم لا يكون كلام النبي صَلَّى الله عليه وآله أو الأئمة عليهم السلام مشتملا على جهة المولوية، بل على جهة التبليغ فحسب، أي أنّهم عليهم السلام إنّما ينشئون بداعي إيصال الواقع، و بداعي إبراز الحكم المسبق – أي الحكم المجعول مسبقا عند الله – فحكمهم عليهم السلام من قبيل الإنشاء الطريقيّ الذي يذكر في الاصول في مبحث البراءة و الاشتغال، فحين يقال بأنّ الحكم تابع للواقع فهو صحيح، فهو تابع للواقع، كما أنّ الواقع تابع لما صدر منهم عليهم السلام، فالحكم تابع للواقع في مقام (الثبوت) لأنّهم عليهم السلام يقرّون بأنّهم مبلّغون، فإنّهم يصرّحون بأنّنا لا نقول إلّا ما قاله ربّنا، و الواقع تابع لأمرهم في مقام (الإثبات)، فما قاله ربّنا تابع لما يقوله الأئمة عليهم السلام في مقام الإثبات و الاستكشاف، فإنّ ما يقولونه كأنّما قد قاله الله تعالى، و هذا هو معنى الناطق الرسميّ.

إذن فالحكم و إن صدر منهم عليهم السلام (افعل أو لا تفعل) إلّا أنّ صدوره عنهم عليهم السلام بما أنّهم نواب في التكلّم، فهو انعكاس لنفسه، و إذا لم يكن انعكاسا له فلا يكون تبليغا عنه، و لكن ما انعكس فيه لا يمكن كشفه إلّا من خلال هذا الكلام، فإنّ ما نفهمه من (افعل) الصادر من الله تعالى مباشرة بواسطة القرآن الكريم، هو بنفسه الذي نفهمه من (افعل) الصادر من الإمام الصادق عليه السلام، الذي يبلغ لنا (افعل) من قبل الله، فهو ظاهر في نفس المعنى الذي يظهر فيه (افعل) القرآنيّ.

إذن هناك أوامر إرشادية تابعة للمرشد إليه، و أوامر تبليغيّة تابعة للأحكام المجعولة السابقة، و لكنّها تعكس تلك الأحكام نفسها، و إلّا لقالوا بهواهم و رأيهم نستغفر الله من هذا الكلام، و هذا ينافي كونهم ناطقين عن الله، و لكن في نفس الوقت فنكتشف من هذه الأحكام حدود الأحكام الإلهية حيث أنّها تنعكس بها، فهم عليهم السلام كآلة التسجيل، وسيلة من وسائل الإعلام و نشر الكلام، و

هذا هو معنى التبليغ، و سنوضح هذه الفكرة في مسألة الأمر بالأمر و هل هو أمر أم لا؛ فإذا قال المعصومون عليهم السلام و لم ينصبوا قرينة، فإن مدلولها نفس المدلول فيما لو سمعنا (افعل) صادرا من الله، و كذلك فيما لو صدر من النائب الخاص عن الإمام عليه السلام، فإنه يملك نفس المقام التبليغي، و يدل على ذلك قوله عليه السلام: «العمري وابنه ثقتان، فما أديا إليك عني فعني يؤديان»، و غيرها من الأحاديث المذكورة في مقدمة جامع الأحاديث [10].

«و ما قال لك فعني يقولان، فاسمع لهما و أطعهما، فإنهما الثقتان المأمونان» [11]، و مورد هذه الرواية غير مورد حجّة الخبر الواحد، فهي تريد القول بأن هؤلاء لسان لي، و وسائل إعلام عني، فحين يقول: «و أطعهما» و من أطاعه فقد أطاع الله، و هذا لا يتصور إلا فيما لو كان كلامه كلام الله، و الفرق أن هذا الكلام قد صدر عنه عليه السلام من لسان نائبه الخاص، و هذا هو معنى الناطق الرسمي. [12]

خلاصه‌ی بیان ایشان این است که پیامبر و ائمه (علیهم السلام) از آنجا که ناطق رسمی از طرف خدا هستند، بنابراین حرف آنها نیز حرف خداست. درست است که اکثر اوامر صادره از ایشان در مقام تبلیغ است، و لکن این بدان معنا نیست که این اوامر، ارشادی‌اند. اوامر ارشادی مثل امر طبیب به مریض است که می‌گوید دارو را بخور! صدور این امر از طبیب فقط برای تحقق نتیجه و غرضی است که همان سلامت مریض باشد. اما نوع دیگری از اوامر وجود دارند که به داعی ایصال به واقع است و همان اوامری است که از معصومین (علیهم السلام) صادر می‌شوند. این اوامر مثل امر طبیب نیست؛ چون به داعی ایصال مکلف به واقع صادر شده‌اند.

بنابراین معصومین (علیهم السلام) ناطق رسمی از جانب خدا هستند و شاهد بر این مطلب همان حدیث ثقلین است که عترت را در کنار قرآن قرار داده است. اگر گفته شود که احکام ائمه‌ی معصومین تابع واقع است و آنها واقع را برای ما بیان می‌کنند حرف صحیحی است، کما اینکه واقع هم تابع انشاء آنهاست. اگر آنها بخواهند حکمی را بیان کنند، قبل از آن در واقع باید حکمی باشد و تا حکمی در لوح محفوظ نباشد معنا ندارد که آنها بخواهند حکمی صادر کنند. پس انشاء آنها تابع واقع است. از طرف دیگر، واقع هم تابع امر آنها در مقام اثبات است، یعنی تا امام بیان نکند هنوز حکم در مقام ثبوت باقی مانده است. صدور حکم از آنها به عنوان نائب از خدا، انعکاس از نفس خداست و اگر انعکاس از آن نباشد، دیگر تبلیغ نیست. نتیجه آنکه کلام معصومین (علیهم السلام) همان کلام خداست و این معنای آن است که ایشان ناطق رسمی خدا و قرآن ناطق‌اند، در مقابل قرآن صامت.

### نقد و بررسی جواب آقای سیستانی

جواب ایشان شبیه همان جوابی است که والد معظم، مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی به اشکال داده‌اند. آقای بروجردی به این جهات توجه داشته و منکر این مطالب نیست که معصومین (علیهم السلام) ناطق رسمی از خدا هستند، لکن مشکل این است که معصومین (علیهم السلام) در القاء این احکام، از آنجا که اعمال مولویت نکرده‌اند نمی‌توان و چوب را از ظاهر کلام آنها استفاده کرد. اینکه آنها ناطق از خدا هستند درست است، ولی به چه دلیل باید ظاهر امر آنها را بر وجوب حمل کرد؛ بنابراین با این بیان نمی‌توان اساس اشکال محقق بروجردی را حل کرد.

### جواب استاد از کلام آقای بروجردی

در جواب از شبهه‌ی محقق بروجردی باید گفت در مورد ائمه (علیهم السلام) دو مبنا وجود دارد. مشهور قائلند که ایشان مبین دین هستند، و لکن مبنای مختار ما این است که ائمه مشرّع هستند. از این شبهه بنا بر هر دو مبنا باید پاسخ گفت. بنا بر مبنای مشهور می‌گوییم آنچه در لوح محفوظ وجود دارد یک جزء از مراحل حکم است و جزء اخیر علت تامه‌اش بیان پیامبر و امام است، یعنی اگر بیان معصوم نباشد، مراحل حکم هنوز کامل نشده است. اشکال محقق بروجردی در صورتی صحیح است که یک حکمی سابق بر بیان معصوم، همه‌ی مراحل آن تمام شده باشد و بعد امام از آن حکم خبر بدهد. در این صورت، بیان امام ارشاد به حکم خداست و باید دید که آیا مرشد علیه وجودی است یا استحابی. اما طبق توضیحی که داده شد، نحوه‌ی تشریح به

گونه‌ای است که یک مرحله از مراحل حکم منوط بر بیان نبی و امام است. پس اگر به لسان معصوم جاری نشود، اصلاً حکمی واقع نشده است.

حکم در صورتی به مرحله‌ی فعلیت و تنجز می‌رسد که پیامبر و امام آن را ابراز کنند. به بیان دیگر، در موالی عرفی ابراز به دست خود مولاست و طلب درونی او کافی نیست. لذا اصولیان امروزه متفق‌اند که اگر عبد از طلب قلبی مولا اطلاع پیدا کرد، اطاعت لازم نیست و آن طلب باید ابراز شود. حکم شرعی نیز مراحل دارد که مرحله‌ی انشاء و ابرازش در اختیار پیامبر و امام است. مخالفت و موافقت نیز با این بیان معنا پیدا می‌کند به این صورت که مخالفت و اطاعت از ایشان به تبع اطاعت و مخالفت واقع است، یعنی مخالفت با امر در حقیقت مخالفت با امر پیامبر نیز می‌باشد، لکن مخالفت با پیامبر، مخالفت ذاتی نیست و از این روست که عقاب مستقل ندارد.

## وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

### پاورقی

- [1]. مجادله: 20-21.
- [2]. مستدرک الوسائل ۲: ۶۰۰، کتاب الطهارة، أبواب نکاح العبيد، الباب ۳۶، الحديث ۳.
- [3]. حسین بروجردی، لمحات الأصول، روح الله خمینی (قم: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني (قدس سره)، 1379)، 59-60.
- [4]. مثل محقق نائینی.
- [5]. مثل مرحوم امام.
- [6]. حسین بروجردی، نهاية الأصول، حسينعلی منتظری (قم: تفکر، 1415)، ج 1، 109.
- [7]. بروجردی، لمحات الأصول، 60.
- [8]. بحار الأنوار: ۲: ۱۷، الحديث ۵، عن بصائر الدرجات: ۱: ۳۰۱، الحديث ۷.
- [9]. بصائر الدرجات: ۱: ۲۹۹ و ۳۰۰، الحديث ۳.
- [10]. جامع الأحاديث: ۵۰، الحديث ۲۱۱.
- [11]. الكافي: ۱: ۳۳۰، الحديث ۱.
- [12]. علی سیستانی، مباحث الألفاظ، هاشم هاشمی (قم: اسماعیلیان، 1441)، ج 2، 397-406.

### منابع

- بروجردی، حسین. لمحات الأصول. روح الله خمینی. قم: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني (قدس سره)، 1379.
- — — —. نهاية الأصول. حسينعلی منتظری. قم: تفکر، 1415.
- سیستانی، علی. مباحث الألفاظ. هاشم هاشمی. 3 ج. قم: اسماعیلیان، 1441.